

# مسئله‌ی اسپینوزا

اروین د. یالوم

مترجم

بهاره نوبهار

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*The Spinoza Problem*

Irvin D. Yalom

سرشناسه: یالوم، اِردِن دی، ۱۹۳۱ - م  
عنوان و نام پدیدآور: مسئله اسپینوزا / اِردِن دی. یالوم؛ ترجمه‌ی بهاره نوبهار  
مشخصات ناشر: تهران: نشر قطره، ۱۳۹۰  
مشخصات ظاهری: ۴۸۰ ص  
فروست: سلسله انتشارات - ۲۳ - رمان - داستان خارجی - ۱۹۸  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۹۰۰-۴  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: The Spinoza Problem: a novel, 2012  
موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م  
موضوع: American Fiction 20th Century  
شناسه‌ی افزوده: نوبهار، بهاره، ۱۳۶۰ - ، مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ م ۷ الف / PS ۳۵۷۳  
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۳۰۵۸۸۸

ISBN: 978-600-119-900-4

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۹۰۰-۴



مسئله‌ی اسپینوزا

اروین د. یالوم

مترجم: بهاره نوبهار

ویراستار ادبی: مینو دبیری گلچین

صفحه‌آرا: ژیلای پی‌سخن

ترای جلد: مهسا ثابت‌دیلمی

پاپ‌ال: پاییز ۱۳۹۶

پاپ: جیتال نقش

تیرر: ۴۰۰ نسخه

بها: ۳۸۰۰۰ تومان

---

استفاده از این اثر، به هر شکلی

بدون اجازه ممنوع است.

---

خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخ‌لر (ششم)، کوچه‌ی بنفشه، ۲۰

تلفن: ۳-۵۱۳۳۹۷۸۸

دورنگار: ۸۹۹۶۸۸

کد پستی: ۱۴۱۵۶۷۳۳۱۳

---

[www.nashreghatreh.com](http://www.nashreghatreh.com)

[info@nashreghatreh.com](mailto:info@nashreghatreh.com)

[nashr.ghatreh@yahoo.com](mailto:nashr.ghatreh@yahoo.com)

Printed in the Islamic Republic of Iran

## مقدمه

مدت‌هاست که اسپینوزا<sup>۱</sup> توجه مرا به خود جلب کرده و سال‌هاست که می‌خواستم در مورد این مفکر دلیر قرن هفده بنویسم. او در جهان بسیار تنها بود - بدون خانواده، بدون عضویت در جامعه‌ی دینی - کسی که کتاب‌هایش حقیقتاً جهان را تغییر داد. از طرفی، جدایی دین و دنیا، جانب‌دار سیاسی لیبرال دموکرات و پیشرفت علوم طبیعی بود و بدین ترتیب زمینه را برای عصر روشن‌گری هموار کرد. حقیقت طلوع دانش در نزدش توسط یهودیان در سن بیست و چهار سالگی و سانسور شدن در بقیه‌ی عمر توسط مسیحیان همیشه مرا مسحور خود کرده بود، شاید دلیلش گرایش من به سنت شکنی است. حس نزدیکی عجیب به اسپینوزا با دانستن این که یونانی<sup>۲</sup>، یکی از اولین قهرمانانم، یک اسپینوزایی بوده است، تقویت شد. وقتی اینشتین از خدا حرف می‌زد، از خدای اسپینوزا حرف می‌زد - خدایی که کاملاً با طبیعت برابر است، خدایی که شامل همه چیز می‌شود و خدایی که «با کائنات بازی نمی‌کند.» - بدین ترتیب منظور او این است که هر اتفاقی، بدون استثنا، قراین و نظم طبیعت را دنبال می‌کند.

---

1. Spinoza

2. Einstein

هم چنین معتقدم نوشتار اسپینوزا همانند نیچه<sup>۱</sup> و شوپنهاور<sup>۲</sup>، که زندگی و فلسفه‌شان را اساس دورمان پیشین خود قرار دادم، بسیار به رشته‌ی روان‌پزشکی و روان‌درمانی من مربوط است - عقاید، افکار و احساسات بر اساس تجارب پیشین شکل می‌گیرند. گرایش‌ها ممکن است بی‌طرفانه بررسی شوند، اما ادراک یک مسئله، باعث تعالی می‌شود. من می‌خواستم از طریق رمانی حاوی ایده‌های او، از کمکش به این ادراک، قدردانی کنم.

ولی چه‌طور می‌شود درباره‌ی مردی نوشت که چنان زندگی متفکرانه‌ای داشت و زندگی‌اش دارای رخدادهای بیرونی چندانی نبود؟ اوفوق‌العاده گوشه‌گیر بود و شخص خاص را در نوشته‌هایش نامبری کرده است. درباره‌ی او مطالبی نداشتم که به درم معاینه درد داستان‌سرایی بخورد - نه ماجرای خانوادگی، نه رابطه‌ی عشقی، نه حساسیتی، نه حکایت هیجان‌انگیزی، نه عداوتی و نه جروبحثی یا تجدید دیداری امکان‌ناپذیر. بسیاری داشت، ولی بعد از مرگش همکارانش توصیه‌ی او را به کار برند و تقریباً تمام نظرات شخصی او را از نامه‌هایش پاک کردند. نه، ماجرای خارجی چندانی در زندگی‌اش نبود: اکثر اندیشمندان اسپینوزا را فردی آرام و ملایم می‌دانند - برخی زندگی‌اش را با قدیسان مسیحی مقایسه می‌کنند و برخی حتی با عیسی مسیح.

بنابراین تصمیم گرفتم داستانی در مورد زندگی بیرونی‌اش بنویسم. به این ترتیب مهارت شخصی‌ام در گفتن داستان اسپینوزا کم‌کم می‌کرد. به هر حال او یک انسان بود، بنابراین باید با تعارضات ابتدایی و سرسودناک داشته باشد که من و بسیاری از بیمارانی که طی چندین دهه با ایشان کار کردم، سر و کار داشتیم. باید عکس‌العمل عاطفی شدیدی به طرد شدنش در سن بیست و چهار سالگی توسط جامعه‌ی یهود در آمستردام داشته باشد. فتوایی برگشت‌ناپذیر که به تمام یهودیان و خانواده‌اش دستور می‌دهد برای همیشه از

1. Nietzsche

2. Schopenhauer

او دوری کنند. هیچ فردی از دین یهود دیگر با او صحبت یا داد و ستد نخواهد کرد، آثارش را نخواهد خواند یا کم‌تر از پنج متر به او نزدیک نخواهد شد. و البته هیچ‌کس نیست که در زندگی درونی، تخیل، رؤیا، امیال و اشتیاق عشق ورزیدن نداشته باشد. حدود یک چهارم کتاب اصلی اسپینوزا، تحت عنوان /اخلاق/، به «غلبه بر بندگی امیال» اختصاص یافته است. من به‌عنوان یک روان‌پزشک متقاعد شدم که اگر او به صورتی آگاهانه با امیال خود دست در گریبان نبود نمی‌توانست این بخش را بنویسد.

بالا‌حال برای چندین سال درمانده بودم، زیرا داستانی را که لازمه‌ی نوشتن یک رمان است پیدا نکرده بودم. تا این‌که دیدار پنج سال پیشم از هلند همه چیز را تغییر داد برای من. خواننی آمده بودم. به‌عنوان بخشی از دستمزد درخواست «روز اسپینوزا» را داشتم که با آن موافقت شد. منشی انجمن هلندی اسپینوزا و فیلسوف پیشرو آن انجمن موافقت کردند که یک روز با من به تمام جاهای دیدنی مربوط به اسپینوزا سر بزنند. محل سخنرانی، محل دفنش و جذاب‌ترین بخش، موزهی اسپینوزا در راینزبورخ. آن‌جا بود که چیزی در ذهنم تجلی یافت.

موزهی اسپینوزا در راینزبورخ خانه‌ی من و پنج دقیقه با ماشین از آمستردام فاصله داشت. من با چشم‌داشتی وارد موزه شده‌ام. دنبال... دنبال چه بودم؟ شاید مواجهه با روح اسپینوزا یا شاید یک داستان واقعی بعد از ورود به موزه کاملاً ناامید شدم. شک داشتم که این موزهی کوچک و خالی می‌تواند مرا به اسپینوزا نزدیک‌تر کند. تنها متعلقات شخصی او صد و سیه یک جلد کتاب کتابخانه‌ی شخصی اسپینوزا بود که بلافاصله به سمت آن‌ها رفتم. میزبانانم مرا آزاد گذاشتند تا به آن‌ها دسترسی داشته باشم. و من یکی یکی کتاب‌های قرن هفده را در دست گرفتم و بویدم. از این‌که چیزی را که دست اسپینوزا لمس کرده بود، لمس می‌کردم، سرمست بودم.

ولی این عالم رؤیا خیلی زود توسط میزبان من برهم خورد: «البته دکتر یالوم<sup>۱</sup>، وسایل او - تختش، لباس هاش، کفش هاش، قلم و کتاب هاش - بعد از مرگش به مزایده گذاشته شد تا مخارج کفن و دفن او دریابد. کتاب‌ها فروخته و پراکنده شدن، ولی خوشبختانه محضر دار قبل از مزایده، فهرست کاملی از اون کتاب‌ها رو تهیه کرد و بعد از دویست سال یک یهودی نیکوکار اکثر اون کتاب‌ها رو مجدد جمع‌آوری کرد. همون کتاب‌ها رو با همون چاپ‌ها در همون سال انتشار و همون انتشارات گردآوری کرد. بنابراین ما اونو کتابخونه‌ی اسپینوزا<sup>۲</sup> نامم، ولی در واقع نسخه‌ی خود اسپینوزا نیست. انگستان او هیچ وقت این کتاب‌ها رو لمس نکرده.»

من از کتابخانه دور شدم و به پرتوی اسپینوزا که به دیوار آویزان بود، خیره شدم. خیلی زود حساب کردم در آن چشمان درشت و غمگین و بیضی شکل و پلک‌های سنگین غرور می‌نوم. تقریباً تجربه‌ی مرمری بود - برایم تجربه‌ی نادری بود. ولی بعداً زبانم نفوذ: «شاید این روندونی، ولی اون واقعاً شبیه اسپینوزا نیست. اون فقط تصویر از تصورات یک هنرمند بر اساس چند سطر توصیف مکتوبه. اگه نقاشی‌هایی هم از پرتوی اسپینوزا در زمان حیاتش وجود داشته، هیچ کدوم باقی نموندن.»

فکر کردم شاید داستانی در مورد ابهام و حیرت من بود نوشت.

وقتی داشتم ابزار تراش عدسی را در اتاق دیدم، ناراضی می‌کردم - این‌ها نیز ابزار او نبودند، ولی مشابهش بودند، این را یکی از سبزه‌نویس‌ها نوشته بودند - شنیدم یکی از میزبانانم در کتابخانه نام نازی‌ها را به زبان آورد. دوباره به کتابخانه رفتم: «چی؟ نازی‌ها این‌جا بودن؟ در این سبزه؟»

«بله، چند ماه بعد از شیخون به هلند، نیروهای ای آر آر<sup>۳</sup> با لیموزین‌های بزرگ خودشون به این‌جا اومدن و همه چیز رو غارت کردن - کتاب‌ها، نیم‌تنه و

1. Yalom

2. E.R.R.

پرت‌تری از اسپینوزا - همه چیز رو. آن‌ها همه چیز رو با کامیون از این‌جا بردن، بعد هم موزه رو مهر و موم و مصادره کردن.»

«ای آر آر؟ این حروف مخفف چه کلماتی هستن؟»

«گروه ضربت مدیر رایش روزنبرگ<sup>۱</sup>. او آلفرد روزنبرگه، نظریه‌پرداز برجسته‌ی ضد یهود نازی. او مسئول چپاول برای رایش سوم بود و تحت فرمان روزنبرگ، ای آر آر تمام اروپا رو غارت کرد - اول مایملک یهودیان رو و بعد در جنگ هر چیز با ارزش دیگه رو.»

من رسیدم: «بنابراین این کتاب‌ها دو مرتبه از کتابخانه‌ی اسپینوزا بیرون برده شدن؟ منظورتون اینه که اون کتاب‌ها دوباره خریداری شدن و کتابخونه بی‌بی بار هم گردآوری شده؟»

«نه، این کتاب‌ها به رامبرمبک<sup>۲</sup> سالم باقی موندن و بعد از جنگ به این‌جا برگردوندن و فقط چند نسخه از اون‌ها مفقود شده.»

«جالبه!» فکر می‌کنم این جای یک داستان هست. «ولی اصلاً این کتاب‌ها چرا برای روزنبرگ مهم بودن؟ می‌دونم که اون‌ها ارزش چندانی نداشتن - کتاب‌هایی متعلق به قرن هفدهم، شاید کمی قدیمی‌تر - ولی چرا به موزه‌ی رایکس<sup>۳</sup> در هلند نرفتن و یک نقاشی از رامبرانت<sup>۴</sup> رو که پنجاه برابر کل این مجموعه ارزش داشت، نبردن؟»

«نه موضوع این نیست. موضوع پول نبوده. ای آر آر علاقه‌ی مرموزی به اسپینوزا داشت. افسر در خدمت روزنبرگ، یعنی فردی نازی که در سرقت کتابخونه نقش داشت، در گزارش خود جمله‌ی جالبی رو به من نوشته: «آن‌ها آثار با ارزش و مهمی برای کشف مسئله‌ی اسپینوزا هستند. اگر اگه دوست داشته باشی می‌تونم اون گزارش رو در اینترنت ببینی.» در اسناد

1 Einsatzstab Reichsleiter Rosenberg

2. Rijks

3. Rembrandt

رسمی دادگاه نورمبرگ<sup>۱</sup> هست.»

احساس کردم که گیج شدم: «کشف مسئله‌ی اسپینوزا توسط نازی‌ها؟ متوجه نمی‌شم. او چه منظوری داشته؟ مسئله‌ی اسپینوزایی نازی چیه؟»  
میزبانان من، هم‌چون زوج هنری پانتومیم<sup>۲</sup> کار، شانه بالا انداختند و کف دست‌های‌شان را روبه بالا گرفتند.

پانشاری کردم: «شما می‌گید که اون‌ها به خاطر مسئله‌ی اسپینوزا به جای این‌که این کتاب‌ها رو مثل خیلی چیزهای دیگه که در اروپا سوزوندن، بسوزوندن اینون حاکمیت کردن؟»  
آنها با سر تأیید کردند.

«کتابخانه در طول جنگ کجا نگهداری می‌شد؟»

«کسی نمی‌دونه. کتاب‌ها برای پنج سال ناپدید شده بودن و دوباره در سال ۱۹۴۶ در معدن نمک آلمان پیدا شدن.»

«معدن نمک؟ جالبه.» یکی از کتاب‌ها را برداشتم - نسخه‌ی قرن شانزدهم کتاب «ایلیاد» - و همان‌طور که آن را نوازش می‌کردم، گفتم: «پس این کتاب داستان، برای خودش داستانی داره.»

میزبانانم مرا به جاهای دیگر حان بردند. در وقت مناسبی آمده بودم - بازدیدکنندگان کمی تا به حال قسمت‌های دیگر خانه را دیده بودند، زیرا برای قرن‌ها توسط یک خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر اشغال شده بود. آخرین عضو خانواده اخیراً فوت کرده بود و انجمن اسپینوزا ملک را خرید و آن را بازسازی کرده بود تا تبدیل به موزه شود. از بین نخاله‌های مربوط به بازسازی رد شدم و به اتاق نشیمن و آشپزخانه‌ی معمولی رسیدم و سپس از پلکانی باریک و شیب‌دار بالا رفتم و به اتاق خواب کوچک و عادی رسیدم. به سرعت آن اتاق ساده را از نظر گذراندم و شروع به پایین آمدن کردم که چشمم به خطوطی دو

1. Nuremberg

2. mimduo

فوت<sup>۱</sup> در دو فوت در گوشه‌ی سقف افتاد.  
«این چه؟»

سرایدار پیر خانه چند پله بالا آمد تا نگاهی بیندازد و به من گفت آن دریچه‌ی سقف است که به فضای زیرشیروانی منتهی می‌شود و مادری پیر و دخترش که یهودی بودند، کل طول جنگ از دست نازی‌ها در آن جا مخفی شده بودند. «ما به اون‌ها غذا می‌دادیم و از شون مراقبت می‌کردیم.»

در یرون توفان آتش بود! چهار نفر از هر پنج یهودی هلندی توسط نازی‌ها کشته می‌شدند! با این حال در طبقه‌ی بالای خانه‌ی اسپینوزا، دوزن یهودی در فضای زیرشیروانی مخفی شده بودند و با مهربانی، کل جنگ از آن‌ها مراقبت شده بود. طبقه‌ی پایین موزه‌ی اسپینوزا به غارت رفته و مهر و موم شده و افسری از نیروهای ضربت در ترک آن را مصادره کرده بود. او باور داشت که این کتابخانه می‌تواند به نازی‌ها کمک کند تا «مستله‌ی اسپینوزای‌شان» را حل کنند. و مستله‌ی اسپینوزا آن در چه بود؟ متعجب بودم که این فرد نازی، یعنی آلفرد روزنبرگ<sup>۲</sup>، هم به شیوه‌ی خودش و دلایل خودش به دنبال اسپینوزا بوده است. من با یک راز وارد موزه شده بودم و با راز آن جا را ترک می‌کردم. مدت کوتاهی بعد از آن شروع به نوشتن کردم.

۱. دو فوت - شصت و یک سانتی‌متر.

2. Alfred Rosenberg